

اجتهاد و نقشی تعیین کننده در کاوشهای فقهی دارد، تا جایی که برخورداری از تخصص کافی در این زمینه، از مقدمات انکارناپذیر فقاقت محسوب می‌شود.

حال برای پژوهشگران قرآنی، این پرسش مهم مطرح است که آیا چنان که از مباحث برخی محققان مانند علامه طباطبایی ظاهر می‌شود، جایگاه بررسیهای رجالی، تنها امور تبعیدی مانند مسائل فقهی است و در امور دیگر، از جمله روایات مربوط به تفسیر و علوم قرآنی برای این کار، ضرورتی احساس نمی‌شود، یا اینکه ضرورت بحث درباره اسناد روایات، فراتر از ابواب فقه و مربوط به هر امری است که شناخت اسناد آن، نقشی تاثیرگذار در پذیرش یا انکار آن امر دارد؟

به نظر می‌رسد این بحث، بر مباحثی دیگر استوار است و آن اینکه آیا حجیت خبر واحد، اختصاص به خبری دارد که مفاد آن، حکم شرعی باشد، یا اینکه حجیت آن، شامل هر گونه خبری می‌شود؟

همان طور که می‌دانیم، علمای اسلام از دیرباز درباره اصل حجیت خبر واحد، دیدگاه یکسانی نداشته‌اند. به کسانی مانند شیخ مفید، سید مرتضی، ابن ادریس، قاضی ابن براج و طبرسی، عدم حجیت به گونه مطلق نسبت داده شده است.<sup>۱</sup> گروهی نیز - جدای از اختلافات

۱ - فرائد الاصول، ص ۶۹؛ الموجز فی اصول الفقه، ص ۱۶۲.

# جایگاه دانش رجال در بررسیهای تفسیری و علوم قرآنی

---

علی اکبر کلاتری

---

عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

---

مقدمه

چنان که می‌دانیم، بهره‌گیری از دانش رجال در بررسی اسناد روایات، تاثیری بسزا در فرایند

آیا حجیت خبر واحد، اختصاص به خبری دارد که مفاد آن، حکم شرعی باشد، یا اینکه حجیت آن، شامل هر گونه خبری می‌شود؟

جانبی - حجیت آن را پذیرفته‌اند.

بنابراین طبیعی است اختلاف در حجیت بودن و حجیت نبودن روایات غیر فقهی را باید تنها در حیطة کلمات و آثار گروه دوم (که ظاهراً بیشتر فقها و علمای اصول هستند) جست و جو نمود. در میان ایشان نیز همگی وارد این بحث نشده‌اند، ولی می‌توان از مجموعه کلمات کسانی که به نحوی به این مبحث پرداخته‌اند، سه قول زیر را استخراج نمود:

### ۱- عدم حجیت

در میان علمای پیشین شیعه می‌توان عجالتاً این قول را به شیخ طوسی نسبت داد. وی در مقدمه التبیان، درباره آنچه می‌تواند مرجع مفسر باشد، می‌نویسد:

«سزاوار است به دلیل‌های صحیح عقلی یا شرعی از قبیل اجماع یا روایت متواتر از کسانی که پیروی از سخنانشان واجب است، رجوع نمود و به خصوص در این مورد اگر از مواردی باشد که راه شناخت آن علم است، خبر واحد پذیرفتنی نیست، و هر گاه تأویل، نیازمند به شاهد لغوی

باشد، تنها شاهی پذیرفتنی است که میان واژه‌شناسان، معلوم و شایع باشد. اما طریقه آحاد که در غالب روایات شاذ و الفاظ نادر دیده می‌شود، قطع آور نیستند و نمی‌توان آن را گواه بر کتاب خدا گرفت و سزاوار است در آن توقف نمود»<sup>۱</sup>.

در میان علمای پسین نیز می‌توان برخی از کلمات محقق نائینی را اشاره به این قول دانست. وی هنگام بحث از حجیت بودن خبر واحد با واسطه می‌گوید:

«انّ الخبر انما یكون مشمولاً لدلیل الحُجّیة اذا كان ذا اثر شرعی»<sup>۲</sup>.

خبر، تنها آن‌گاه مشمول دلیل حجیت است که دارای اثر شرعی باشد.

نیز می‌توان برخی از عبارتهای علامه طباطبائی در کتاب المیزان را اشاره به همین دیدگاه دانست؛ از جمله وی در اشاره به روایاتی که در ارتباط با مسئله «وحی شدن به عمران» و «وجود میوه غیر موسمی در محراب مریم» وارد شده می‌نویسد:

«این روایات، هر چند خبر واحدند، و خالی از ضعف نیستند، و یک بحث‌کننده ملزم نیست حتماً به آنها تمسک جوید و به مضامین آنها احتجاج کند، ولی اگر دقت و توجه در آیات قرآنی، این مضامین را به ذهن نزدیک کرد، چرا آنها را نپذیریم؟ و از آن روایات، آنچه از امامان

۱ - التبیان، ج ۱، ص ۷.

۲ - اجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۰۶.

اهل بیت علیهم السلام نقل شده، مشتمل بر هیچ مطلب خلاف عقلی نیست.<sup>۱</sup>

همچنین پس از نقل دو دسته روایت در ذیل آیه **﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾**<sup>۲</sup> می‌نویسد:

«هر دو دسته، خبرهای واحدند و پذیرفتن و عمل کردن به خبر واحد واجب نیست. افزون بر این، سند روایت نیز تا حدودی ضعیف است و هیچ شاهی از ظاهر آیات بر طبق آنها نیست.»<sup>۳</sup> در جای دیگر، می‌نویسد:

«از بحثهای پیشین دانستی که ما بر خبرهای واحد در غیر احکام فرعی تکیه نمی‌کنیم».<sup>۴</sup> و در موضع دیگری، پس از نقل روایتی می‌نویسد:

«فرض کنیم این روایت، در حکم مرفوعه است، ولی حدیث مرفوع و حتی حدیث صحیح، در غیر از احکام، حجیت ندارد».<sup>۵</sup>

## ۲ - حجیت

چنان که اشاره شد، همه طرفداران حجیت خبر واحد، وارد موضوع مورد بحث نشده‌اند. در میان ایشان می‌توان از اصولی بزرگ آیت‌الله خوئی نام برد که در کتاب نفیس البیان، نخست به تقریر سخن کسانی می‌پردازد که در شمول حجیت خبر واحد، نسبت به روایات تفسیری، اشکال کرده‌اند، سپس به رد اشکال آنان پرداخته،

با بهره‌گیری از مهم‌ترین دلیل حجیت خبر واحد، یعنی سیره عقلا، بر شمول حجیت آن پای می‌فشارد. مجموعه عبارت وی در این باب چنین است:

«گاهی در حجت بودن خبر واحدی که راوی مورد وثوق از معصومین علیهم السلام نقل می‌کند در ارتباط با تفسیر قرآن اشکال می‌شود و وجه اشکال آن است که معنای حجیتی که برای خبر واحد یا دیگر دلیلهای ظنی ثابت شده، این است که واجب است در صورت جهل به واقع، آثار عملی خبر واحد یا هر دلیل ظنی دیگر را بر آن بار کنیم، همچنان که اگر به واقع، قطع پیدا می‌نمودیم آثارش را بر آن بار می‌کردیم و این امر تحقق پیدا نمی‌کند مگر وقتی که مفاد خبر، حکم شرعی باشد، یا موضوعی باشد که شارع بر آن حکم شرعی بار نموده است و این شرط، در خبر واحدی که در باب تفسیر از معصومین علیهم السلام نقل می‌شود، یافت نمی‌گردد.

این اشکال، خلاف تحقیق است؛ زیرا چنان که در مباحث علم اصول توضیح داده‌ایم، معنای حجیت در اماره ناظر به واقع، این است که آن اماره به حسب حکم شارع، علم تبعیدی قرار داده می‌شود، در نتیجه، طریق معتبر (مثل خبر واحد) فردی از افراد علم است، ولی فرد تبعیدی نه

۱ - المیزان، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲ - بقره / ۲۵۹.

۳ - المیزان، ج ۲، ص ۳۷۸.

۴ - همان، ج ۶، ص ۵۹.

۵ - همان، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

وجدانی. بنابراین همه آثاری که بر قطع بار می‌شود بر چنین علمی نیز بار می‌شود و می‌توان بر طبق آن خبر داد، همان‌گونه که می‌توان بر طبق علم وجدانی خبر داد و این خبر دادن، سخن بدون علم نیست.

و دلیل بر این امر، سیره عقلاست؛ زیرا آنان با طریق معتبر، معامله علم وجدانی می‌کنند و میان آثار آنها فرق نمی‌گذارند. از باب مثال از نظر عقلا، ید، اماره مالکیت صاحب ید بر اموالی است که در اختیار او قرار دارد و ایشان بر چنین یدی آثار مالکیت بار می‌کنند و از مالک بودن او خبر می‌دهند. کسی این امر را انکار نمی‌کند و از ناحیه شارع هم این سیره عقلا، مردود شناخته نشده است.<sup>۱</sup>

صریح‌تر از سخن ایشان، بیان یکی از فقهای معاصر است که در اثر رجالی خود، با عنوان علم الرجال و الاحادیث غیر الفقهیه می‌نویسد:

«رجوع به علم رجال، اختصاص به روایات فقهی ندارد، بنابراین همان‌گونه که فقیه جهت شناخت روایت صحیح از روایت نامعتبر چاره‌ای جز رجوع به این علم ندارد، بر محدث و مورخ اسلامی نیز واجب است در بررسی قضایای تاریخی و حوادث دردآور یا سرورانگیز به علم مزبور مراجعه نماید؛ زیرا دست ناپیدای جعل و وضع در میدان تاریخ و امور مربوط به مناقب، بیشتر از میدان روایات فقهی، بازی‌گری کرده است. و نیکو آنکه بخش بزرگی از کتابهای تاریخی که در دوره‌های پیشین نگاشته شده،

مسنند نه مرسل؛ مانند تاریخ و تفسیر ابن جریر طبری که در هر دو میدان تاریخ و تفسیر، اسناد روایات خود را ذکر می‌کند و بدین وسیله می‌توان خبر صحیح را از ضعیف بازشناخت، و نیز مانند طبقات ابن سعد (متوفای ۲۰۹) و غیر آن».<sup>۲</sup>

ابن خلدون در اشاره به پیامدهای بی‌توجهی برخی از مورخان و مفسران به اصول مخصوص خبرشناسی - که بررسی رجالی می‌تواند از جمله آنها باشد - می‌نویسد:

«مورخان و مفسران و پیشوایان نقل، در بیان حکایات و رخدادها، دچار اشتباهات پرشماری شده‌اند؛ زیرا ایشان بر صرف نقل، اعم از صحیح و سقیم اعتماد نموده و آن را بر اصولش عرضه نداشته‌اند. از این رو، از حق گمراه شده و در وادی وهم و اشتباه حیران گشته‌اند».<sup>۳</sup>

### ۳- تفصیل بر اساس مبانی

#### در معنای حجیت

می‌توان آیت‌الله خویی را صاحب این نظریه دانست؛ زیرا هنگام بحث از حجیت ظن می‌گوید:

«اما ظنی که مربوط به امور تکوینی یا

۱- البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۳ - ۴۲۲.

۲- کلیات فی علم الرجال، ص ۴۷۳.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۹.

تاریخی باشد؛ مثل ظن به اینکه زیر زمین یا در آسمان، فلان چیز یافت می‌شود و مانند ظن به رخدادهای مردمان گذشته و چگونگی زندگی آنان و... در صورتی که این ظن، دلیل خاصی بر اعتبار آن یافت نشود (که از آن به ظن مطلق تعبیر می‌کنیم) در این گونه مسائل، فاقد حجیت است و اگر چنانچه از ظن‌های خاص باشد، لازم است میان مسلک ما و مسلک صاحب کفایه فرق گذاشت؛ زیرا بر اساس مسلک ما که می‌گوییم معنای حجیت این است که غیر علم، علم تعبدی قرار داده می‌شود، ظن مزبور به اعتبار اثر آن - جواز خبر دادن به متعلقش - حجت خواهد بود. در نتیجه اگر ظن خاصی بر یک قضیه تاریخی یا تکوینی پیدا شد می‌توان به مقتضای حجیت داشتن ظن مزبور، به آن قضیه خبر داد؛ زیرا جایز بودن خبر دادن از چیزی، در گرو علم پیدا نمودن به آن است و فرض این است که ما به تعبد شرعی، بدان علم پیدا کرده‌ایم. برخلاف مسلک صاحب کفایه که می‌گوید جعل حجیت برای یک چیز به معنای منجز و معذّر بودن آن چیز است؛ زیرا این امر معقول نیست مگر در مورد چیزی که مفاد آن دارای اثر شرعی باشد و چنین چیزی در اینجا مستفی است؛ زیرا موجودات خارجی و قضایای تاریخی، دارای اثر شرعی نیستند که ظن مربوط به آن، منجز و معذّر باشد.<sup>۱</sup>

### بررسی نظریه نخست

محقق نائینی، دلیلی روشن بر آنچه از ایشان نقل نمودیم، اقامه نمی‌کند، ولی با دقت در موضوعی از کلمات ایشان و نیز تأمل در سخنی که از آیت الله خوئی نقل نمودیم، روشن می‌شود نکته اساسی که سبب اشکال نمودن محقق مزبور در شمول حجیت خبر واحد نسبت به غیر احکام شرعی شده، این است که حجت بودن خبر واحد از دیدگاه شارع، چیزی جز «وجوب تصدیق آن» از دیدگاه ایشان نیست، و پر واضح است که جعل چنین حکمی آن‌گاه معنی‌دار و معقول است که دارای اثر شرعی باشد. عبارت محقق نائینی در ادامه اشکال نسبت به حجیت داشتن اخبار با واسطه، چنین است:

«در مثل خبر با واسطه، آنچه بر آن اثر بار می‌شود، خبری است که حاکی از سخن امام علیه السلام باشد که این، ثابت نیست و آنچه برای ما ثابت است، از باب مثال، خبر شیخ از قول مفید است که بر آن اثر شرعی، بار نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت، خبری که تحقق دارد، اثر بر آن بار نمی‌شود و خبری که بر آن اثر بار می‌شود، تحقق ندارد»<sup>۲</sup>.  
به نظر می‌رسد این اشکال - در صورتی که آن را تمام بدانیم - تنها با این فرض وارد است که

۱ - مصباح الاصول، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲ - اجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۰۶.

در اثبات نمودن حجیت خبر واحد، به دلیلهای نقلی مانند آیه نَبَأ و پاره‌ای از روایات تمسک کرده، از آنها حکم «وجوب تصدیق خبر عادل» را اثبات کنیم، ولی اگر برای اثبات حجیت آن، به سراغ دلیل مهمی مانند سیره عقلا رفتیم، دیگر زمینه‌ای برای این اشکال باقی نمی‌ماند؛ زیرا چنان که در جای خود گفته شده، نقش شارع در این فرض، تنها تایید سیره عقلا، آن هم به صورت «عدم ردع» آن است.

حتی بنا بر فرض نخست نیز بعضی از علمای اصول، اشکال مزبور را وارد ندانسته و به آن پاسخ داده‌اند؛ از جمله امام خمینی علیه السلام که در همین زمینه می‌گوید:

«این ایراد که خبر منقول به قول شیخ، دارای اثر نیست، مردود است؛ زیرا در صحت متعبد شدن به خبر، لازم نیست آن خبر دارای اثر عملی باشد، بلکه ملاک در صحت آن این است که در اعمال تعبد یا امضای بنای عقلا، لغویتی لازم نیاید؛ چنان که اینجا این‌گونه است؛ زیرا جعل حجیت برای هر یک از واسطه‌ها یا امضای بنای عقلا، امر لغوی نیست.»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد مهم‌تر از سخن علامه نائینی، سخن علامه طباطبایی است که به طور روشن در مواضع متعددی بر دیدگاه خود پای فشرده است. با بررسی مجلداتی از کتاب المیزان، به دو استدلال مهم مؤلف آن در تثبیت دیدگاهش برخوردیم.

### استدلال نخست

علامه هنگام بحث از آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ ...﴾<sup>۲</sup> تحلیلی دارد که می‌توان آن را نوعی استدلال بر دیدگاه مزبور دانست. وی در پاسخ کسی که بگوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله کار تعلیم را برای صحابه انجام داد و تابعین هم از صحابه گرفتند، آنچه صحابه و تابعین از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نقل کرده‌اند، بیانی است نبوی که به حکم قرآن، نمی‌توان به آن بی‌اعتنایی نموده، نادیده‌اش گرفت» می‌نویسد:

«شأن پیامبر در این مقام، تنها تعلیم کتاب است و تعلیم، عبارت از هدایت معلمی خبیر، نسبت به ذهن متعلم است، و کار معلم، این است که ذهن متعلم را به آن معارفی که دستیابی به آن برایش دشوار است، ارشاد کند و نمی‌توان گفت تعلیم عبارت از ارشاد به فهم مطالبی است که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد، برای اینکه تعلیم، آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد نمودن راه و آفریدن مقصد... به حکم آیاتی مانند آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ ...﴾<sup>۳</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها چیزی از کتاب را به بشر تعلیم می‌داده و برایشان بیان می‌کرده که خود کتاب بر آن دلالت می‌کند. و خدای سبحان خواسته است با کتاب خود آن را به بشر بفهماند

۱ - تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲ - آل عمران / ۷.

۳ - نحل / ۴۴.

و دستیابی بر آن برای بشر ممکن است، نه چیزهایی را که بشر راهی به سوی فهم آنها ندارد، و ممکن نیست آن معانی را از سخن خدای تعالی استفاده کند، چنین چیزی با امثال آیه ﴿کتابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> و آیه «و هذا لسان عربی مبین»<sup>۲</sup> سازگاری ندارد... افزون بر اینکه اخبار متواتری از آن جناب رسیده که امت را سفارش می‌کند به تمسک به قرآن و اخذ به آن، و اینکه هر روایتی از آن جناب به دستشان رسید، عرضه به قرآنش کنند، اگر با قرآن مطابق بود، به آن عمل کنند، وگرنه به دیوارش بزنند، و این سفارشها، وقتی معنی دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن کریم در آورد»<sup>۳</sup>

بخشهایی از عبارت علامه، مشابه سخن ابن جریر طبری است که در مقدمه تفسیر خود می‌گوید:

«روا نیست خداوند از خلق خود کسی را مورد خطاب قرار دهد مگر به بیانی که مورد فهم مخاطب است و به سوی یکی از خلق خود، رسولی نمی‌فرستد مگر به زبان و بیانی که مورد فهم مرسل الیه است؛ زیرا در صورتی که مخاطب و مرسل الیه از آنچه به آن خطاب گردیده یا به او ارسال شده، چیزی نفهمد، حال پیش از خطاب شدن و رسالت یافتن او، یا پس از خطاب شدن و رسالت یافتن او فرقی نمی‌کند، و با این فرض، خطاب و رسالت، چیزی از جهالت او را برطرف نکرده و خداوند جل ذکره،

برتر است از اینکه به کسی خطاب بی‌فایده کند یا به سوی شخصی، رسول بی‌فایده فرستد؛ زیرا اگر چنین کاری از ما سرزند، ناشی از کاستی و بیهودگی است و خداوند تعالی از این امور، برتر و منزّه است و بدین جهت در قرآنش فرموده: ﴿و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ و به پیامبرش خطاب کرده: ﴿و ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۴</sup>

### بررسی

در بررسی سخن علامه نکات زیر قابل طرح است:

- ۱ - مدعای ایشان این است که خبر واحد، در غیر از ابواب فقه، فاقد حجیت است و به تعبیر ایشان، عمل به مفاد خبر واحد در غیر احکام فقهی، واجب نیست، و حال آنکه بیان بالا از ایشان، تنها ناظر به حجت نبودن خبر واحد در روایات تفسیری است و به هیچ وجه شامل روایات مربوط به اسباب نزول، فضائل قرآن، شبهه تحریف قرآن، و همچنین اخباری که در باب اعتقادات یا در امور تاریخی وارد شده، نمی‌گردد. پس دلیل ایشان اخص از مدعاست.
- ۲ - بنا به گفته خود قرآن، در این کتاب،

۱ - فُصِّلَتْ / ۳.

۲ - نحل / ۱۰۳.

۳ - المیزان، ج ۳، ص ۸۵-۸۴.

۴ - تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵.

متشابهاتی وجود دارد که تأویل آنها را جز خدا و کسانی که در علم راسخند، نمی‌دانند<sup>۱</sup>، و بنابر روایات فراوانی، مقصود از راسخان در علم، معصومین: هستند. از باب نمونه، در روایتی به نقل از امام صادق (ع) آمده است:

«نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله.»<sup>۲</sup>

راسخان در علم ماییم و تأویل قرآن را ما می‌دانیم.

در روایت دیگری به نقل از آن حضرت آمده: «الراسخون فی العلم امیر المؤمنین علیه السلام و الائمة من ولده علیه السلام»<sup>۳</sup>

بر این اساس، در امر تأویل قرآن و تفسیر متشابهات آن، چاره‌ای جز رجوع به روایات ایشان نداریم. لزوم این کار دست کم در پاره‌ای از متشابهات قرآن، قابل انکار نیست. مگر اینکه بگوییم در تفسیر متشابهات، تنها به سراغ روایات متواتر می‌رویم که التزام به این امر نیز به سبب ندرت روایات متواتر، بسیار مشکل است. ۳ - بی‌تردید، بسیاری از احکام شرعی در قرآن، به طور سربسته و بدون شرح و بسط، طی آیاتی مانند آیات زیر بیان شده‌اند:

﴿أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾<sup>۴</sup>

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾<sup>۵</sup>

﴿آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾<sup>۶</sup>

بی‌گمان این گونه احکام به خاطر خصیصه تبعدی و توقیفی بودن، بدون دلیل نقلی از

معصوم، قابل تبیین و تفسیر نیستند، و چون روایات متواتر واجتماعات علما که دارای شرایط ویژه خود باشد، در این باب نادر و ناچیز است، چاره‌ای جز رجوع به اخبار واحد در تبیین و شرح این گونه آیات نداریم.

۴ - بنابر نوشته علامه، تعلیم، تنها در زمینه معارفی است که دستیابی به آن برای متعلم دشوار باشد، نه حقایقی که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد. به نظر می‌رسد این سخن، تصرف در معنای «تعلیم» و محدود کردن گستره مفهومی آن است بی‌آنکه شاهدی از لغت و نثر و نظم عرب بر آن اقامه کرده باشد. با تتبعی هم که در بعضی از کتب مهم لغت به عمل آمد، هیچ شاهدی بر این تضییق نیافتیم. در استعمالهای رایج نیز گستردگی مفهوم این واژه، به خوبی نمایان و غیر قابل انکار است.

می‌توان با توجه به آنچه گذشت، گفت مقصود طبری از عبارتی که از وی نقل نمودیم، نفی حجیت روایات تفسیری نیست، بلکه وی در مقام پاسخ‌گویی به کسانی است که حجیت ظواهر قرآن رانفی کرده و آن را بدون رجوع به روایات قابل فهم ندانسته‌اند به گواه اینکه خود

۱ - آل عمران / ۷.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۲، ابواب صفات القاضی، باب ۱۳، حدیث ۵.

۳ - همان، حدیث ۷.

۴ - بقره / ۴۲ و ۸۳ و ۱۱۰.

۵ - آل عمران / ۹۷.

۶ - انعام / ۱۴۱.



وی، فراوان به این گونه روایات رجوع می‌کند و اساساً کتاب وی از تفاسیر مهم روایی محسوب می‌شود.

### استدلال دوم علامه

می‌توان عبارت کوتاه زیر را از علامه اشاره به استدلال دیگر وی بر حجت نبودن خبر واحد در غیر احکام شرعی دانست:

«لامعنی لحکم الشارع بكون غير العلم علماً»<sup>۱</sup>

معنی ندارد شارع به این حکم کند که غیر علم، علم است.

ظاهر عبارت «فانه لا یقطع بذلک ولا یجعل شاهداً علی کتاب الله» که پیش از این از شیخ طوسی نقل نمودیم نیز می‌تواند اشاره به همین استدلال باشد.

به هر حال مقصود این دو محقق از عبارتشان، چندان روشن نیست، ولی شاید بتوان با تکیه بر آنچه از علما در باب امارات غیر علمی معهود است، حاصل استدلال ایشان را چنین تقریر نمود:

حداکثر نتیجه‌ای که خبر واحد به دست می‌دهد، ظن و گمان است که به حسب اصل اولی، استناد نمودن به آن در احکام شرعی، حرام و مورد نهی است. از سوی دیگر معنای حجت قرار گرفتن ظن از ناحیه شارع این است که ما به حکم وی و بنا بر تعبد، با آن ظن، معامله علم کنیم و پیداست که شارع، تنها در اموری می‌تواند

چنین نقشی ایفا کند که در حیطة او به عنوان اینکه شارع است، قرار داشته باشد. بر این اساس، تنها روایات مشتمل بر احکام فرعی، مشمول دلیل یا دلیلهای حجیت خبر واحد خواهند بود

باید گفت اگر مراد ایشان این باشد، ساده‌ترین پاسخی که می‌توان بدان داد این است که گرچه ممکن است بر اساس برخی از دلیلهای حجیت خبر واحد، این اشکال وارد باشد، ولی بر اساس مهم‌ترین - و در نظر بعضی تنها - دلیل آن، یعنی سیره عقلا، این اشکال، ناوارد و قابل دفع است؛ زیرا بر اساس دلیل مزبور، نصوصی که پیروی نمودن از ظن را مورد نهی قرار می‌دهند، هیچ گونه اصطکاک با عمل نمودن به خبر ثقه ندارند. علامه شیخ محمد حسین اصفهانی در حاشیه خود بر کفایه، در اشاره به این نکته ظریف می‌نویسد:

«لسان نهی از پیروی نمودن ظن و اینکه ظن، ما را به هیچ وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند، لسان متعبد کردن به کاری برخلاف شیوه عقلائی نیست، بلکه از باب موکول نمودن کار به عقل مکلف است از این جهت که نمی‌توان بر ظن بما هو ظن، اعتماد نمود. بنابراین می‌توان گفت آیات نهی کننده از عمل بر طبق ظن، به آنچه سیره عقلا بما هم عقلا بر آن استقرار یافته، نظری ندارد و سیره

۱ - المیزان، ج ۱۰، ص ۳۶۶.

ایشان بر پیروی کردن از خبر به خاطر اینکه خبر ثقه است استقرار یافته است و به همین جهت، راویان از وثاقت راوی می‌پرسیدند؛ زیرا در نظر ایشان، لزوم پیروی نمودن از روایت ثقه، با فرض وثاقت او، قطعی بود»<sup>۱</sup>.

محقق نائینی نیز در بیانی صریح‌تر می‌گوید: «آیات نهی کننده از عمل بر طبق ظن، شامل خبر ثقه نمی‌شود؛ زیرا در طریقه عقلا، عمل کردن به خبر ثقه، عمل نمودن به غیر علم نیست، بلکه عمل کردن به خبر ثقه از افراد عمل نمودن به علم است، بدین سبب که عقلا به مخالف بودن با خبر با واقع، التفات نمی‌کنند و طبیعت و عادت ایشان بر این امر، استقرار یافته، در نتیجه باید گفت عمل کردن بر طبق خبر ثقه، از عمل نمودن بر طبق ظن، خروج موضوعی دارد»<sup>۲</sup>.

ناگفته نماند به رغم دیدگاهی که از علامه طباطبائی پیرامون روایات غیر فقهی نقل نمودیم، چنین نیست که وی نسبت به روایات تفسیری بی‌اعتنا باشد، بلکه نگاهی گذرا به تفسیر گرانسنگ المیزان نشان می‌دهد علامه به این گونه روایات، توجهی در خور دارد و بخش مهمی از این تفسیر را «بحثهای روایی» تشکیل می‌دهد. ایشان خود در مقدمه المیزان می‌نویسد: «در هر چند آیه، پس از تمام شدن بحثها و بیانات تفسیری، بحثهایی گوناگون از روایات نقل شده از رسول خدا ﷺ و امامان

اهل بیت علیهم السلام هم از طریق عامه و هم خاصه ایراد نموده‌ایم. اما آن روایاتی که از مفسران صحابه و تابعین چیزی نقل می‌کند، در این کتاب نقل نکردیم؛ زیرا جدای از اینکه روایاتی است در هم و برهم، سخن صحابه و تابعین، برای مسلمانان حجیت ندارد»<sup>۳</sup>.

بالا تر از همه - و شاید به دلیل استحکام و استواری دیدگاه مقابل و قابل اغماض نبودن آن - خود علامه نیز در موارد متعددی از تفسیر خود، به بررسی رجالی احادیث تفسیری می‌پردازد. از باب نمونه هنگام بحث روایتی در ذیل آیه‌های «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام...» پس از نقل حدیثی که اسماعیل بن محمد در سند آن است، می‌نویسد:

«این روایت به خاطر اینکه اسماعیل بن محمد، در سند آن هست، ضعیف است»<sup>۴</sup> و این معنی در روایتی دیگر از عالم علیه السلام آمده که آن هم مرسل است، و به نظر می‌رسد هر دو روایت، یکی باشد»<sup>۵</sup>.

۱ - نهاية الدرايه، ج ۳، ص ۱۴.

۲ - فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳ - المیزان، ج ۱، ص ۱۱.

۴ - معلوم نیست چرا علامه وی را ضعیف شمرده با اینکه او به احتمال زیاد یا اسماعیل بن محمد بن اسحاق است، یا اسماعیل بن محمد بن اسماعیل که هر دو نیز ثقه می‌باشند (بنگرید به: رجال نجاشی، ص ۲۹ و ۳۱؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۲۶۴) البته افراد دیگری نیز به این نام معرفی شده‌اند که آنان نیز غالباً مورد وثوق و اعتماد هستند.

۵ - المیزان، ج ۲، ص ۲۶.

همچنین پس از بحثی روایی در باره بهشت می‌نویسد:

«در بعضی از اخبار آمده که مار و طاووس دو تا از یاوران ابلیسند، چون ابلیس را در اغوای آدم و همسرش کمک کردند، و چون این روایات معتبر نبودند، از ذکر آنها صرف نظر کردیم. گویا این روایات، ساختگی هستند و از تورات گرفته شده‌اند.»<sup>۱</sup>

همچنین این نمونه‌ها در میزان قابل توجه است:

«و فی اسانیدها بعض الضعف.»<sup>۲</sup>

«الروایتان علی ما بها من ضعف و ارسال.»<sup>۳</sup>

«و الروایة علی ضعف سندها.»<sup>۴</sup>

«فهی مراسیل او مقطوعة الاسناد او ضعيفتها

و السالم منها من هذه العلل اقل قليل.»<sup>۵</sup>

«و هی روایات بالغة فی الكثرة مودعة فی جوامع الحدیث اكثرها ضعف من مراسیل و مرفوعات»<sup>۶</sup>

### دیدگاه برگزیده

بر اساس آنچه گذشت و با صرف نظر از نظریه صاحب کفایه در باب حجیت و با غمض عین از تفصیل آیت‌الله خوبی که بر اساس نظریه صاحب کفایه ابراز داشت، (چون از نظر نگارنده، دیدگاه مشهور در باب حجیت، تمام است و دلیلی بر عدول از آن و پذیرش نظریه صاحب کفایه نیست) تردیدی در استواری نظریه دوم باقی نمی‌ماند؛ زیرا چنان‌که اشاره شد و بنا بر

آنچه بسیاری از علمای اصول گفته و بر آن پای فشرده‌اند، مهم‌ترین - یا تنها - دلیل بر حجیت خبر واحد، سیره عقلاست که شارع نیز آن را امضا نموده و لااقل آن را رد نکرده است، و بی هیچ شبهه‌ای، این سیره، به لحاظ مفاد و مضمون خبر، گسترش دارد و به هیچ وجه، به اخبار رسیده در احکام شرعی، اختصاص ندارد.

محقق نائینی در اشاره به اهمیت سیره عقلا در این باب می‌نویسد:

«هی عمدة ادلة الباب بحیث لو فرض انه كان

سبیل الی المناقشة فی بقية الادلة فلاسبیل الی

المناقشة فی الطريقة العقلائية القائمة علی

الاعتماد علی خبر الثقة و الاتکال علیه فی

محاوراتهم.»<sup>۷</sup>

عمده دلیل حجیت خبر واحد،

طریقه عقلاست، به گونه‌ای که اگر به

فرض، دیگر ادله، قابل مناقشه

باشند، طریقه عقلا که بر اعتماد و

تکیه بر خبر ثقه در محاورات

ایشان استوار است، قابل مناقشه

نخواهد بود.

امام خمینی رحمته الله علیه نیز هنگام بحث از دلیلهای

حجیت خبر واحد، در اشاره به این نکته اساسی

۱ - همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲ - همان، ج ۲، ص ۴۰۰.

۳ - همان، ج ۷، ص ۶۷.

۴ - همان، ج ۷، ص ۱۵۳.

۵ - همان، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۶ - همان، ج ۱۹، ص ۸۰.

۷ - فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۹۴.

می‌گوید:

«عمده دلیل در این باب، سیره عقلاست، بلکه غیر از آن دلیلی نیست، و هر کس جوامع بشری را از آغاز استقرار تمدن‌ها مورد بررسی و دقت قرار دهد و برای خود مسلکی اجتماعی برگزیند، به این امر پی می‌برد.»<sup>۱</sup>

یکی از علمای معاصر، در همین باب، ضمن مقایسه میان خبر واحد و قیاس، به عنوان دلیل هشتم بر حجیت خبر واحد می‌نویسد:

«سیره عقلا، در همه امور ایشان، بر عمل نمودن به خبر واحد استقرار یافته، و شارع اقدس با این سیره مخالفت نکرده است و گرنه مخالفت او آشکار می‌شد، چنان که مخالفت کردن او با قیاس معلوم گردیده، با اینکه عمل کننده بر طبق قیاس، بسیار کم‌تر از عمل کننده بر طبق خبر ثقه است.»

با وجود این، روایاتی که از عمل نمودن بر طبق قیاس منع می‌کند، به بیش از پانصد روایت رسیده و حتی یک روایت که از عمل نمودن به خبر ثقه منع کند وارد نشده و این به خوبی کشف می‌کند که سیره مزبور مورد امضای شارع است»<sup>۲</sup>.

### تائیدات و قراین

افزون بر نکات یاد شده، واقعیت دیگری وجود دارد که بی‌گمان تأکیدی است رسا بر آنچه گفتیم و آن اینکه بعضی از مسائل علوم قرآنی، ارتباطی تنگاتنگ با دانش رجال دارد، و همین

مسائل، در پیوند با مباحث فقهی است؛ مانند نسخ و منسوخ قرآن، و نیز بحث پیرامون قرائات قرآنی که دست کم با مسائل مربوط به قرائت نماز، در ارتباط است.

جلال‌الدین سیوطی در اشاره به این امر می‌نویسد:

«به سبب اختلاف در قرائات، اختلاف در احکام پیدا می‌شود؛ از این رو فقها، شکسته شدن و شکسته نشدن وضوی ملموس را مبتنی بر اختلاف قرائت در «لمستم» و «لامستم»<sup>۳</sup> دانسته‌اند. نیز روا بودن و روا نبودن نزدیکی با حائض، پس از پاک شدن و پیش از غسل نمودن او را در پیوند با اختلاف در قرائت «یطهرن»<sup>۴</sup> دانسته‌اند.»<sup>۵</sup>

شاهد دیگر بر استواری نظریه مختار، نصوص فراوانی است که در ابواب گوناگون وارد شده، بر ثابت شدن برخی از موضوعات با خبر واحد دلالت دارند؛ مانند ثابت شدن وقت به وسیله اذان گفتن شخص ثقه، و ثابت شدن عزل وکیل به وسیله خبر ثقه و جایز شدن نزدیکی با کنیز در صورتی که فروشنده آن، عادل باشد و به استبراء آن خبر دهد.<sup>۶</sup>

۱ - تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲ - زبدة الاصول، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳ - نساء / ۴۳ و مائده / ۶.

۴ - بقره / ۲۲۲.

۵ - الاتقان، ج ۱، ص ۸۴.

۶ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶۱۸، باب ۳ از ابواب الاذان

**حجیت خبر واحد، به روایات فقهی اختصاص ندارد، بلکه غیر آنها از جمله روایات مربوط به رویدادهای تاریخی، تفسیر و علوم و معارف قرآنی را نیز در بر می‌گیرد و از آنجا که بهره‌گیری از این گونه روایات در بسیاری موارد، به شناخت رجال و راویان آنها بستگی دارد، تردیدی در نقش اثرگذار دانش رجال در عرصه تفسیر و علوم قرآنی باقی نمی‌ماند**

«واحد» بوده‌اند و وجوب پذیرش سخن آنان، جز در سایه حجیت خبر واحد نبوده است.

غزالی در تاکید بر سخن خود می‌افزاید:

«و قد ثبت باتفاق اهل السیر انه كان یلزم اهل النواحی قبول قول رسله وسعاته و حکامه و لو احتاج فی کل رسول الی تنفیذ عدد التواتر معه لم یف بذلک جمیع اصحابه و خلت دار هجرته عن اصحابه وانصاره و تمکن منه اعداؤه من الیهود و غیرهم و فسد النظام و التدبیر.»<sup>۱</sup>

سیره نویسان بر این امر اتفاق نظر دارند که پیامبر ﷺ مردمان مناطق گوناگون را به پذیرش سخن رسولان و فرستادگان و والیان خود ملزم می‌داشت و اگر نیاز بود شمار هر فرستاده به عدد تواتر برسد، تمامی

شاهد دیگری که می‌توان بر شواهد یادشده افزود، برخی از امور و قضایای تاریخی است که امام محمد غزالی آنها را متواتر دانسته و مجموعه آنها را به عنوان دلیل دوم بر حجیت خبر واحد قرار داده است. اموری مانند: مأموریت یافتن معاذ از سوی پیامبر ﷺ برای گردآوری و دریافت زکات مردم یمن و نیز مأموریت یافتن افرادی مانند قیس بن عاصم، مالک بن نویره، زبیر بن بدر، زید بن حارثه، عمرو بن عاص، عمرو بن حزم، اسامه بن زید، عبدالرحمان بن عوف و ابو عبیده بن جراح، برای دریافت صدقات و زکوات مناطق گوناگون، و تردیدی نیست که هر یک از این اشخاص،

و الاقامة؛ ج ۱۳، ص ۳۸، باب ۱۱ از ابواب بیع الحیوان؛ و ج ۱۳ ص ۲۸۵، باب ۲ از ابواب الوکالة. چند نمونه از این احادیث به شرح زیر می‌باشند:  
 عن علی علیه السلام: «المؤذن مؤتمن و الامام ضامن.»  
 عن حفص بن الیختری عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یشتری الأمة من رجل، فیقول: انی لم أطاها، فقال: «ان وثق به فلا بأس بأن یأتیها.»  
 عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام: «... ان الوکیل اذا وکل ثم قام عن المجلس فأمره ماض ابدا، و الوکالة ثابتة حتی یبلغه العزل عن الوکالة بثقة.»  
 صاحب وسائل در ذیل حدیث اخیر نوشته است: این روایت، دلیل بر آن است که می‌توان به خبر ثقة عمل کرد و اینک چنین خبری، علم آور است.  
 (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۶).  
 ۱ - المستصفی، ج ۱، ص ۱۵۱.

اصحاب او برای این کار کفاف نمی‌داد و لازم می‌آمد مدینه از اصحاب و یارانش خالی شده، دشمنانش مانند یهود و غیر ایشان بر آن مسلط گردند و بدین ترتیب، نظام جامعه اسلامی و تدبیر آن، دستخوش تباهی می‌گردید.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود حجیت خبر واحد، به روایات فقهی اختصاص ندارد، بلکه غیر آنها از جمله روایات مربوط به رویدادهای تاریخی، تفسیر و علوم و معارف قرآنی را نیز در بر می‌گیرد و از آنجا که بهره‌گیری از این گونه روایات در بسیاری موارد، به شناخت رجال و راویان آنها بستگی دارد، تردیدی در نقش اثرگذار دانش رجال در عرصه تفسیر و علوم قرآنی باقی نمی‌ماند. ①

### منابع و مأخذ

- ۱ - قرآن کریم
- ۲ - ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، مصر، طبع عبدالرحمن محمد، (بی‌تا).
- ۳ - اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدرايه، چاپ سنگی، اصفهان، انتشارات مهدوی، (بی‌تا).
- ۴ - امام خمینی، تهذیب الاصول، قم، دارالفکر، (بی‌تا).
- ۵ - انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، چاپ سنگی، قم، انتشارات اسماعیلیان، (بی‌تا).
- ۶ - حسینی روحانی، سید محمد صادق، زبدة الاصول، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۱۲ ق.
- ۷ - حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چاپ

- چهارم: بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
- ۸ - خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم: نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۵ ق.
- ۹ - خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰ - زنجانی، موسی، الجامع فی الرجال، قم، چاپخانه پیروز، ۱۳۴۹ ق.
- ۱۱ - سبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، چاپ سوم: قم، مدیریه حوزه العلمیه، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۲ - سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، چاپ دوم: قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۳ - سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، قاهره، مطبعة حجازی، (بی‌تا).
- ۱۴ - طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (بی‌تا).
- ۱۵ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، چاپ دوم: مصر، مطبعة مصطفى البابی، ۱۳۷۳ ق.
- ۱۶ - طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (بی‌تا).
- ۱۷ - غزالی، محمد، المستصفی من علم الاصول، مصر، المکتبه الامیریة، ۱۳۲۲ ق.
- ۱۸ - نائینی، محمد حسین، اجود التقريرات، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ ق.
- ۱۹ - نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۰ - نجاشی، رجال، چاپ پنجم: قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.